

## بررسی مسؤولیت کیفری مبتلایان به اختلالات روانی

زهرا داستان<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از موضوعات مهم در حقوق جزا، بحث مسؤولیت کیفری است و ارتکاب جرم در شرایطی که قابلیت انتساب به مرتکب را داشته باشد موجب استقرار مسؤولیت کیفری و مجازات خواهد شد مگر آن که مجرم به دلایلی قادر به تحمل مسؤولیت جزایی نباشد. گاهی فرد، مرتکب رفتاری مجرمانه می‌شود که بسیاری از این رفتارهای نابهنجار فرد ناشی از اختلالات روانی است که فرد خود به وجود آن در روح و روانش اعتقادی ندارد. فرد تحت تأثیر اختلالاتی که از فرایند آن ناآگاه است مرتکب جرم می‌شود. هدف از این پژوهش این است که با بررسی سیر تقنینی مقررات جزایی و تبیین آثار برخی از بیماری‌های شدید روانی در حین ارتکاب جرم، به بررسی تحمیل مسؤولیت کیفری بر بیماران روانی بپردازیم.

### واژگان کلیدی

بیماری روانی؛ جنون؛ ارتکاب جرم؛ مسؤولیت کیفری.

---

۱. زهرا داستان: دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال

## بررسی مسؤولیت کیفری مبتلایان به اختلالات روانی

عدم تعادل روانی از دیدگاه روان‌پزشکان باعث ایجاد اختلالات شخصیتی در افراد می‌شود و آن‌ها را به سوی ارتکاب جرم سوق می‌دهد. تأثیرات روحی که متضمن اختلالات روانی است شخصیت بیمار را گاهی چنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که رفتار او را به‌وضوح مختل می‌سازد. همچنین همان‌طور که می‌دانیم یکی از مباحث پیچیده و پرچالش حقوق جزا که مدخل اختلاف نظر برخی از حقوق‌دانان شده است بحث مسؤولیت کیفری است که علمای حقوق غالباً آن را منوط به وجود سه عنصر قانونی، مادی و روانی می‌دانند و فقدان هر یک از این سه عنصر و زوال آن‌ها به هر سبب از موجبات رفع مسؤولیت کیفری است.

قانون‌گذار گاهی عمل مجرمانه‌ی ارتکابی را به‌واسطه‌ی وجود شرط‌ها و کیفیاتی که در شخص مرتکب وجود دارد قابل انتساب به او ندانسته از این حیث او را فاقد مسؤولیت کیفری می‌داند.

در قانون مجازات اسلامی از ابتدا تاکنون تغییراتی را در نص صریح ماده‌ی قانونی راجع به جنون و افراد مختل‌المشاعر که در قانون فعلی از آن با عنوان «مجنون» آن هم «به هر درجه‌ای» یاد شده است مشاهده می‌کنیم.

همین تغییر عبارات در سیر قانون‌گذاری باعث ایجاد ابهاماتی در مورد اختلالات روانی و شمول مصداق جنون و به تبع آن رفع مسؤولیت کیفری مرتکب شده است که منجر به برخورد سلیقه‌ای قضات در تعیین مجازاتی عادلانه گردیده است. گاهی فرد تحت تأثیر اختلالاتی که از فرایند آن ناآگاه است مرتکب جرم می‌شود. بررسی‌ها نشان داده است که زمانی که عوامل زیست‌شناسانه با عوامل روان‌شناسانه میان‌کنش پیدا می‌کند رفتارهای مجرمانه را به‌وجود می‌آورد (جرج

ولد، ۱۳۸۰، ص ۱۲۷) و قضات گاهی بی‌توجه به حالت خطرناک فرد که فرد را به صورت بالقوه در معرض ارتکاب جرم قرار می‌دهد او را محکوم به مجازاتی می‌کنند که نه تنها کمکی در نوسازی مجرم و بازگرداندن مجدد او به جامعه نمی‌کند بلکه او را در ارتکاب مجدد جرم پس از گذراندن محکومیت مستعدتر می‌سازد. (شمس‌الدین مطلق ۱۳۸۰، ص ۲۵) این وادی همان محل برخورد حقوق با روان‌پزشکی است.

پس می‌بینیم که تشخیص فرد بیمار روانی از مجرم سالم از چنان اهمیتی برخوردار است که تصمیم‌گیری قضات را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. نسبت‌های متفاوت نقصان عقل، درجاتی دارد که قانون‌گذار از مدرج کردن آن‌ها سکوت اختیار کرده و همین امر برزخی است که باید مقنن با استفاده از متخصصان امر روان‌پزشکی نسبت به آن اعلام نظر نماید زیرا نمی‌توان تمام درجات نقصان عقل را رفع‌کننده‌ی مسؤولیت کیفری دانست چرا که در برخی از اختلالات روانی فرد مسؤول اعمال مجرمانه‌ی خود باقی می‌ماند.

می‌بینیم که همین فقدان حد وسط که ناشی از سکوت قانون‌گذار است موجب ایجاد ابهام در مسؤولیت کیفری مبتلایان به اختلالات روانی می‌شود زیرا این‌گونه تقنین موجب عدم تناسب برخورد با ناقضان قانون می‌شود. کسی را که هیچ رابطه‌ای با واقعیت برقرار نمی‌کند با کسی که نقصان نسبی در برقراری ارتباط با واقعیت دارد نمی‌توان یکی شمرد و برخورد یکسانی با این دو داشت.

بررسی‌ها در مباحث آتی نشان می‌دهد که بین برخی از اختلالات روانی و رفتار مجرمانه رابطه‌ی مستقیمی یافت می‌شود که معمولاً به صورت نقض هنجارهای قانونی متجلی می‌شود و حال در اینجا باید تأثیر آن را بر مسؤولیت کیفری مورد بررسی قرار داد.

## الف) مسؤولیت کیفری و بیماری روانی

انسان موجودی اجتماعی است که برای تأمین نیازهای گوناگون خود با محیط پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کند. این ارتباط که حاصل سازگاری اجتماعی و سازگاری درونی شخص است سازگاری روانی نامیده می‌شود. گاه موانع و مشکلاتی در زندگی آدمی پدید می‌آید که سازگاری و در نتیجه تعادل روانی فرد را بر هم می‌زند و شخص دچار تنش و ناراحتی می‌شود که ممکن است باعث بروز اختلالات روانی و عصبی شود.

اختلال روانی، بیماری روانی یا روان پریشی،<sup>۱</sup> بیماری وخیم روانی‌ای است که به‌واسطه‌ی آن جریان فکر و اندیشه و رفتار و کردار و احساس و اعمال از راه درست و عادی منحرف شده باشد و بیماری‌های روانی معمولاً با علایمی چون از دست دادن تماس با واقعیت، اختلال درک، پیدایش سلوک کودکانه و قهقرایی، کاهش نیروی مهار کننده‌ی محرک‌ها و تمایلات اولیه و بروز افکار غیرعادی که شامل انواع هذیان‌ها و توهمات می‌شود مشخص می‌گردند. (بهرامی و معنوی، ۱۳۴۵)

### ۱. مفهوم مسؤولیت کیفری<sup>۲</sup>

در قانون مجازات اسلامی لازمی تحمیل مجازات وجود مسؤولیت است و تا زمانی که مسؤولیت وجود نداشته باشد محکومیت متهم به مجازات‌های قانونی نیز امکان‌پذیر نیست. مسؤولیت کیفری در مفهوم معنوی و شخصی خود تنها با تحقق تقصیر در رفتار مرتکب جرم پدید نمی‌آید بلکه لازم است که فاعل برخوردار از ویژگی‌هایی باشد تا بتوان او را در ازای رفتار توأم با تقصیر و قابل سرزنش، مؤاخذه و مجازات کرد؛ پس در کنار رابطه‌ی ذهنی خاص فاعل با جرم که با

عنصر تقصیر تبیین می‌شود وضعیت روانی خاص مجرم بیش از پیش مورد توجه قرار می‌گیرد.

این وضعیت خاص که تحت عنوان اهلیت جزایی<sup>۳</sup>، مرکز توجه حقوق‌دانان جزایی قرار گرفت رفته رفته از چنان اهمیتی برخوردار شد که امروزه به جزء تفکیک‌ناپذیر مسؤولیت کیفری تبدیل شده است به نحوی که درک مفهوم مسؤولیت کیفری بدون فهم اهلیت جزایی میسر نیست. (میرسعیدی، ۱۳۸۳، ص ۱۴)

مسؤولیت کیفری به عنوان رابط بین جرم و مجازات، نیازمند علم و اراده‌ی صحیح یعنی اراده‌ی غیرمعیوب مجرمانه است. از دیدگاه کیفری ارتکاب جرم یا هر نوع تخطی از قوانین و مقررات جزایی به تنهایی و به خودی خود موجب مسؤولیت کیفری نیست بلکه برای اینکه مرتکب جرم را از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مسؤول و قابل سرزنش و مجازات بدانیم لازم است که شرایطی با هم جمع شوند که عبارتند از:

اول) وقوع رفتار مجرمانه که از میل و اراده‌ی آگاهانه‌ی مرتکب آن نشأت گرفته باشد و نحوه‌ی پندار، کردار و جریان تصمیم‌گیری او را مشخص کند.

دوم) عمل مجرمانه‌ای که با اندیشه، قصد و میل مرتکب در عالم خارج تحقق یافته است باید حاکی از سوء نیت مرتکب یا ناشی از خبط و خطای او باشد.

سوم: برای این که مرتکب جرم را مسؤول بشناسیم علاوه بر اراده‌ی ارتکاب و سوء نیت یا تقصیر جزایی باید بین جرم انجام یافته و فاعل آن، قابلیت انتساب موجود باشد. (صانعی، ۱۳۵۵، ص ۸۵)

در حقیقت مسؤولیت کیفری از نتایج مستقیم انتساب جرم به فاعل آن احراز می‌شود و از این جهت به طور مختصر می‌توان گفت مسؤولیت کیفری قابلیت انتساب و اسناد عمل مجرمانه است. در مسؤولیت کیفری بحث از کیفر و مجازات

است و حقوق‌دان به دنبال پاسخ به این سؤال است که فاعل با داشتن چه اوصاف و ویژگی‌هایی توانایی تحمل مجازات و بار مسئولیت را پیدا می‌کند و می‌توان او را به تحمل کیفر محکوم ساخت.

## ۲. ماهیت جرم در ارتباط با اختلالات روانی

به‌طور کلی مفهوم جرم بستگی به مفهوم مجرم دارد. مجرم بودن مستلزم ارتکاب جرم است. در اینجا ارتکاب هر نوع عملی زیان‌آور به جامعه مطرح نیست بلکه تنها عملی که در قانون به عنوان جرم شناخته شده است و به موجب قانون مستوجب کیفر است مورد توجه می‌باشد. (ماده‌ی یک قانون مجازات اسلامی) به هر حال چون برای تحقق جرم فرض بر این است که در جوار عنصر مادی جرم، یک عنصر معنوی وجود دارد لذا جرم وقتی محقق می‌شود که اعمال مادی تشکیل‌دهنده‌ی آن عنصر مادی توسط موجودی ارتکاب یابد که دارای ادراک و اراده و قوه‌ی تمییز و تشخیص باشد.

امروزه با وجود پیشرفت‌های زیاد علم روان‌پزشکی، تأثیر بسیاری از آسیب‌ها بر ناهنجاری در کارکرد روانی افراد مشخص شده است که طیف وسیعی از این ناهنجاری‌ها را اختلالات روانی تشکیل می‌دهد. فرد دچار اختلال روانی شدید توانایی انطباق شایسته‌ی ذهنی یا عملی خود را با هنجارهای پذیرفته شده‌ی اجتماعی ندارد و ارتباط او با واقعیات یا کم شده یا کاملاً قطع شده است و به خاطر عدم درک صحیح از دستورهای مقنن، او با هنجارهای مقبول اجتماعی سرستیز دارد و همین ناسازگاری برای او و جامعه مشکل‌آفرین می‌شود.

شخص باید دارای ویژگی‌هایی باشد تا مخاطب قانون‌گذار کیفری قرار گیرد و این خصوصیات در همه‌ی افراد یافت نمی‌شود. شخص باید دارای چهار رکن

اساسی عقل، بلوغ، قصد و اختیار باشد تا بتوان او را مخاطب حقوق کیفری دانست و حتی اگر در یکی از این چهار رکن خللی وارد آید نمی‌توان حتی بالقوه فرد را دارای مسئولیت کیفری تلقی کرد زیرا با خلل در یکی از این چهار رکن دیگر نمی‌توان فرد را دارای توان فهم خواسته‌های اجتماعی از خود دانست.

بنابراین می‌توان گفت مجنون کسی است که توانایی درک واقعیات از وی سلب شده است و نمی‌تواند به قواعد اجتماعی و نقض آن‌ها بیندیشد و پیوسته درصدد ارضای آنی تمنیات خود است و این حاکی از قطع ارتباط بیمار با واقعیت است و به همین خاطر است که بررسی وقوع جرم از ناحیه‌ی بیمار روانی و چگونگی مسئولیت کیفری او، واجد اهمیت فراوان است.

در این میان چنانچه جنون را در ماده‌ی ۵۱ قانون مجازات اسلامی را معادل دقیق روان‌پریشی بدانیم حتی پاره‌ای از بیماران روانی که در اثر بیماریشان شعور و اراده‌ی خود را کاملاً از دست داده‌اند و علی‌الاصول وفق موازین مسئولیت باید مبری از مسئولیت باشند مسئول شناخته می‌شوند و اگر هم برای جنون مفهومی حقوقی در نظر بگیریم و دایره‌ی شمول آن را از جنون در روان‌پزشکی فراتر ببریم و آن را بر کلیه‌ی بیماری‌های روانی که قوه‌ی عقل و قدرت تمیز را زایل می‌کند منطبق بدانیم باز هم پاره‌ای از این بیماران که باید مسئولیت نسبی داشته باشند کاملاً از مسئولیت مبرا می‌شوند.

می‌توان گفت قانون‌گذار با سکوت راجع به درجات جنون، قانون همه یا هیچ را مفروض دانسته است و تالی فاسد این گونه اطلاق‌گویی، عدم تناسب برخورد با ناقضان قانون است. گویی آن کس که هیچ رابطه‌ای با واقعیت برقرار نمی‌کند و هیچ درکی از اعمال خود ندارد با آن کس که اندک نقصانی در برقراری ارتباط با

واقعیت دارد یکی مفروض شده است و در نتیجه رفتار هر دو با یک برخورد قانونی مواجه می‌شود.

بنابراین باید دید آیا فرد در همان زمینه‌ی مبتلا به اختلال روانی خود مرتکب نقض قانون گشته است یا خیر؟ به بیان روشن‌تر آیا بین عمل مجرمانه‌ی او و بیماری روانی او رابطه‌ی سببیت وجود دارد یا عمل مجرمانه‌ی ارتكابی هیچ ارتباطی با اختلالی که به آن مبتلاست ندارد تا به صورت قانونی بیماری روانی او رفع کننده‌ی مسؤولیت کیفریش باشد.

در حالت‌های شدید روانی بیمار واقعیات را آن‌گونه که هست در نمی‌یابد؛ او توان فهم خطاب‌های قانون‌گذار را ندارد و همین جاست که بسیاری از حقوق‌دان‌ها معتقدند مشکل فرد مبتلا به اختلالات روانی در وادی مسؤولیت کیفری بالقوه است که اساساً در چنین شخصی مسؤولیت شکل نمی‌گیرد و به همین خاطر است که چنین اختلالات روانی را بسیاری از حقوق‌دان‌ها مانع مسؤولیت می‌دانند و نه رفع کننده‌ی آن زیرا اصولاً وقتی خللی در ارکان مسؤولیت موجود باشد مسؤولیت تحقق نمی‌یابد تا بخواهد رفع گردد.

#### ب) نقش عنصر روانی بر مسؤولیت کیفری

نیت و اندیشه‌ی ارتكاب جرم همان عنصر روانی جرم است. بدین معنا که هر فردی که قصد ارتكاب جرمی را دارد بدو قصد و اراده‌ی خود را برای ارتكاب جرم در ذهن خود می‌پروراند و با اندیشه و نقشه‌های قبلی و از پیش تعیین شده زمینه را برای احیای دیگر عناصر مهیا می‌سازد که از آن به رکن روانی جرم تعبیر می‌شود.



از این حیث تمام جزئیات انجام جرم را که باید فردی یا به صورت گروهی صورت گیرد و قرار است در قالب نقشه‌های عملیات اجرایی تحقق یابد و با تصمیم گروه یا فرد در شرف انجام است به نیت و عنصر روانی جرم تعبیر می‌نماییم.

نکته‌ی مهم این است که اولین شرط برای مسجل شدن هر نوع بزه یا تخلفی که باید به صورت عالماً و عامداً انجام شود در ابتدا منوط به احراز عنصر روانی است و به واقع پیش‌زمینه‌ی اصلی برای شروع یا انجام جرایمی است که فرد قصد ارتکاب آن را دارد و تا این رکن به فکر و ذهن مرتکب احتمالی جرم متبادر نشود نقش دیگر عناصر منتفی است.

اختلالات روانی، عنصر معنوی جرم را هدف قرار می‌دهند و باعث می‌شوند در میان عناصر سه‌گانه جرم (قانونی، مادی و روانی) عنصر روانی هدف قرار گرفته و در وجود یا تأثیر بخشی این عنصر در تحقق جرم اختلال ایجاد شود.

برای ایجاد ارتباط میان عنصر روانی و مسؤولیت کیفری ابتدا باید از فرایند جرم آغاز به سخن نمود زیرا بدیهی‌ترین نتیجه‌ی جرم مسأله‌ی مسؤولیت کیفری است. البته به دلیل تعدد نگرش‌ها ارائه‌ی تعریف واحدی از جرم در ابتدا بسیار دشوار است.

به هر تقدیر روشن‌ترین مفهوم جرم، آن مفهومی است که قانون مشخص می‌کند؛ پس آنچه در نص صریح قانون جرم‌انگاری شده است ملاک عمل قرار می‌گیرد.

در فرایند تکوین جرم، قانون‌گذار با الهام از سنت، مذهب، عرف، اخلاق و علم روز به تدوین قواعدی می‌پردازد که انسان به واسطه‌ی شعور و قوه‌ی تمیز و اختیار در انجام عمل مخاطب این قواعد است و ضمانت اجرای این قواعد مجازاتی است

که برحسب شرایط و اوضاع و احوال بر مرتکب بار می‌شود و این همان وادی تلافی عنصر روانی با مسؤولیت کیفری است زیرا که در ارتکاب جرم ما با سه عنصر اصلی برخورد می‌کنیم که احراز هر سه عنصر مذکور شرط اصلی و اساسی وقوع جرم است. (آقایی نیا، ۱۳۸۵، ص ۲۲)

کسی می‌تواند مخاطب ضمانت اجرای عمل مجرمانه قرار بگیرد که اهلیت کیفری داشته باشد زیرا همان‌طور که در مباحث قبل متذکر شدیم شخص مرتکب، زمانی قابلیت مجازات می‌یابد که مسؤولیت کیفری بالفعل پیدا کند و اهلیت کیفری همان قابلیت مؤاخذه و محکومیت و مجازات از لحاظ کیفری است. در جریان احراز مسؤولیت کیفری ابتدا به عناصر جرم توجه می‌شود که بر اساس نظرات مشهور با وجود اختلاف نظر در مورد تعداد عناصر جرم بین حقوق‌دانان، نظریه‌ی غالب، جرم را مشتمل بر سه عنصر قانونی، مادی و روانی دانسته است. (بشیریه، ۱۳۸۵، ص ۶۷)

ما برای تبیین بهتر تأثیر اختلالات عصبی و روانی بر مسؤولیت کیفری به بررسی مفهوم عنصر روانی و ارکان آن می‌پردازیم زیرا که در مبتلایان به اختلالات عصبی و روانی، بحث در اختلال در قوه‌ی تمییز و اختیار و اراده است تا بتوان قابلیت انتساب جرم را نسبت به آنها و به تبع آن مسؤولیت کیفری آنها را بررسی کرد؛ ضمناً احراز مسؤولیت کیفری مستلزم بررسی عمیق شخصیت بزهکار است و عدالت کیفری ایجاب می‌کند که خصوصیات فردی و جنبه‌های خاص روانی مجرم در ارزیابی رفتار مجرمانه او برای تعیین نوع و میزان مجازات به دقت مورد توجه قرار گیرد تا ویژگی شخصی بودن و مسؤولیت کیفری کاملاً رعایت گردد.

در نتیجه افرادی که تحت تأثیر اجبار و اکراه قرار گرفته باشند یا مجانین و اطفال که به خاطر خصوصیات فردی و وضع خاص روانی از نظر کیفری غیرمسئول شناخته می‌شوند از این حیث، معاف از مجازات هستند. (شامبیاتی، ۱۳۸۰، صص ۲۲۸-۲۲۹)

از عنصر روانی می‌توان به «فعل و انفعالات ذهنی» تعبیر کرد. (بشیریه، ۱۳۸۶، ص ۴۳) عنصر روانی جرم در حقیقت رابطه‌ی روانی فاعل جرم با جرم است که جوهر اصلی آن را اراده‌ی مجرمانه تشکیل می‌دهد و از عناصر اصلی سازنده هر جرم به شمار می‌رود.

عده‌ای معتقدند که افراد مبتلا به اختلالات عصبی و روانی قادرند عملی را از روی عمد یا اهمال انجام دهند اما باید توجه داشت که صرف اراده و رابطه‌ی روانی با جرم در احراز عنصر روانی کافی نیست زیرا اراده‌ی انجام جرم باید دارای اعتبار حقوقی و قانونی باشد در حالی که فرد مبتلا به اختلالات عصبی و روانی فاقد اراده‌ی معتبر است پس به تبع آن فاقد صلاحیت ارتکاب جرم محسوب می‌شود و به بیان تخصصی‌تر فاقد اهلیت جنایی است؛ مع‌الوصف رفتارهای مجرمانه‌ی او عاری از رکن روانی محسوب می‌شود؛ پس با توجه به مطالب مذکور می‌توان عنصر روانی را در دو رکن خلاصه کرد:

۱. علم به حکم و موضوع عمل ارتكابی

۲. قصد ارتكاب جرم

### ۱. علم به حکم و موضوع عمل ارتكابی

علم به مجرمانه بودن عمل ارتكابی که همان علم به قانون است عنصر سازنده‌ی سوء نیت جزایی محسوب می‌شود.

اینکه شخص باید نسبت به حکم کیفری آگاه باشد و بداند که بر عملش اثر مجرمانه مترتب می‌شود زیرا که طبق قانون هیچ عملی جرم تلقی نمی‌شود مگر آنکه قانون‌گذار سابقاً آن عمل را جرم اعلام کرده باشد.

پس زمانی می‌توان فردی را مرتکب جرم قلمداد کرد و او را مجازات کرد که علم او را به مجرمانه بودن عمل ارتكابی و علم به اثر مجرمانه‌ی مترتب بر عملش احراز کنیم و این امر حتی از دیدگاه فقهی نیز با «حدیث رفع» مورد تأیید قرار گرفته است. (بشیریه، پیشین، ص ۴۱)

لذا لزوم علم به حکم و موضوع در تحقق سوء نیت جزایی را بر پایه‌ی ضرورت هدف‌دار بودن مجازات را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که اگر انسان در زمان ارتکاب فعل به هیچ روی ممنوعیت و مجرمانه بودن عمل را نداند و در نتیجه، ذهن و روان او از هرگونه اندیشه مجرمانه خالی باشد اجرای مجازات هم لغو و بی‌فایده است (میرسعیدی، پیشین، ص ۱۷۷)؛ پس قهراً عنصر معنوی هم به وجود نمی‌آید و عنصر معنوی که شکل‌نگیرد نتیجه‌ی قهری آن عدم تحقق مسئولیت کیفری است.

## ۲. قصد ارتکاب جرم

وقتی قانون‌گذار با تدوین قوانین و مقررات جزایی یک خط مشی، مشخص می‌کند شخص زمانی مرتکب جرم می‌شود که نتیجه‌ی عملش نقض قوانین مدون باشد؛ پس گذشتن از هشدار قانون‌گذار در اصل همان فعل و انفعالات ذهنی است که از ارکان عنصر معنوی محسوب می‌شود و قصد ارتکاب جرم همان خواستن عملی است که منجر به نقض قانون می‌شود یا دارای قابلیت نقض قانون است.

(اردبیلی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۳)

در حقوق جزا «قصد مجرمانه» را می‌توان خواستن قطعی و منجر به انجام عمل یا ترک عملی دانست که قانون آن را نهی کرده است؛ البته در اینجا خواستن و یا اراده باید در شرایط متعارف یک انسان عاقل، مختار و واجد رشد جسمی و روانی مطرح گردد زیرا زوال عقل و اختیار یا عدم رشد موجب می‌شود که تمایل یا اراده بر ارتکاب جرم مخدوش گردد و مسؤولیت کیفری مجرم غالباً از میان برود یا به مسؤولیت جزایی تخفیف یافته تبدیل شود. (نوربها، ۱۳۸۴، صص ۱۷۶-۱۷۵)

مسؤولیت کیفری، داده‌ای است مؤخر بر ارتکاب جرم و وقتی عنصر روانی کارکردی دارد که تأثیرگذار در ماهیت جرم است پس باید در تحقق و عدم تحقق یک جرم نقش ایفا کند. این، دیدگاه غالب درباره‌ی نقش عنصر روانی است.

از بارزترین مصداق‌های رفع مسؤولیت کیفری جنون است که برخی از مصادیق اختلالات عصبی و روانی با احراز نظر روان‌پزشک از جمله‌ی آن محسوب می‌شود. در جنون عنصر روانی را زایل شده می‌بینیم. حال باید دید اولاً جرم از طرف مجنون واقع شده است یا خیر؟ ثانیاً کدام‌یک از اختلالات عصبی و روانی از مصادیق جنون محسوب می‌شود تا با تسری آن به ماده‌ی ۵۱ قانون مجازات اسلامی بتوان آن را از علل رفع کننده‌ی مسؤولیت کیفری دانست. این یکی از حوزه‌هایی است که در بین حقوق‌دانان اختلاف نظر جدی وجود دارد.

گروهی از حقوق‌دانان قایل به این نظرند که در جنون اساساً جرم، تحقق پیدا نمی‌کند تا ما قایل به رفع مسؤولیت کیفری شویم. آن‌ها معتقدند جرم سه عنصری است و فقدان هر یک از این عناصر باعث می‌شود که اساساً جرمی به وقوع نپیوندد.

مسئولیت کیفری، اهلیت شخص برای قابلیت انتساب جرم است و واسطه‌ای است بین جرم و مجازات به واسطه‌ی دو رکن اراده و علم به ارتکاب جرم اما گروهی دیگر برآنند که مجنون، جرم را انجام می‌دهد یعنی عمل مجرمانه از جانب او تحقق می‌یابد و فقط مجازات نمی‌شود و اثر زوال عنصر روانی را مجازات نشدن مرتکب می‌دانند نه عدم تحقق جرم. (سماواتی، ۱۳۸۸-۸۹)

انتقادی که بر نظر این گروه وارد شده آن است که گفته شده اگر ما بپذیریم عوامل رفع کننده‌ی فقط بر مسئولیت تأثیر می‌گذارند یعنی عنصر روانی در ماهیت جرم اثر نمی‌گذارد بلکه اثرش بر مسئولیت کیفری به‌طور صرف است چون صحبت از مسئولیت کیفری امری مؤخر بر تحقق جرم است باید دید چطور جرم واقع شده است وقتی عنصر روانی زایل بوده است؟ مگر می‌توان معتقد به دو عنصری بودن جرم بود؟! (سماواتی، ۱۳۸۹-۸۸)

پس هر اثری بر عنصر روانی بار کنیم اگر آن را ناظر به مجازات نشدن بدانیم یک نتیجه می‌توان گرفت و اگر ناظر به ماهیت خود جرم بدانیم و کاری به مجازات شدن یا نشدن نداشته باشیم نتیجه‌ای دیگر.

### ج) تأثیر اختلالات عصبی و روانی بر مسئولیت کیفری در حقوق موضوعه‌ی ایران

موضوع درگیری بیماران روانی با قانون و ارتکاب رفتار مجرمانه یکی از مشکلات رسیدگی‌های قضایی است. غالباً دادگاه‌ها با جلب نظر متخصصان روان‌پزشکی رأی خود را درباره‌ی متهم مبتلا به اختلال عصبی و روانی صادر می‌نمایند. بیش از هشتاد سال است که از تصویب قوانین کیفری در ایران می‌گذرد و در طی تغییرات قوانین، به اجمال سخن از اختلالات روانی و عصبی و

تأثیر آن بر مسئولیت کیفری به میان آمده است. به طور کلی در روزگار ما عقیده بر این است که اجرای کیفرها درباره‌ی بزهکار مبتلا به اختلال روانی و عصبی با هیچ یک از هدف‌های مجازات‌ها یعنی اصلاح و تربیت بزهکار و عبرت‌آموزی دیگران سازگار نیست و رویکرد سیستم عدالت کیفری ایران در مواجهه با این مقوله، بررسی ابهامات موجود در این زمینه را ایجاب می‌کند.

عقاید حقوق‌دانان در زمینه‌ی جنون متفاوت است. برخی ارتکاب جرم توسط مجنون را با توجه به تعریف قانونی جرم می‌پذیرند و جنون را از بین برنده‌ی مسئولیت می‌شناسند؛ در صورتی که عده‌ای اصولاً ارتکاب جرم را با توجه به عدم وجود قصد مجرمانه و زوال عنصر معنوی از سوی دیوانه منتفی می‌دانند.

با نگاهی به سابقه قانون‌گذاری درباره‌ی جنون، علل این تشتت آرا بیشتر نمایان می‌شود. قانون مجازات عمومی مصوب ۲۳ دی ماه ۱۳۰۴ ه.ش. که از قوانین جزایی فرانسه اقتباس شده بود در ماده‌ی ۴۰ ابتلا به جنون را به عنوان یکی از عوامل رفع کننده‌ی مسئولیت کیفری پذیرفته بود. ماده‌ی ۴۰ قانون مجازات عمومی:

«کسی که در حال ارتکاب جرم، مجنون بوده یا اختلال دماغی داشته باشد، مجرم محسوب نمی‌شود و مجازات نخواهد داشت ولی در صورت بقای جنون باید به دارالمجانین تسلیم شود».

این ماده، جنون و اختلال دماغی را در یک ردیف قرار می‌داد و عملاً مشکلاتی را برای دادگاه‌ها ایجاد می‌کرد.

نویسندگان قانون اصلاحی مصوب ۷ خرداد ۱۳۵۲ ه.ش. تحت تأثیر اصطلاحات روان‌شناسی جدید در بند الف ماده‌ی ۳۶ در مورد جنون به نحو دقیق‌تری عمل کرده بودند. طبق تعریف این قانون: «هرگاه محرز شود مرتکب حین ارتکاب به

علل مادرزادی یا عارضی فاقد شعور بوده یا به اختلال تام تمیز یا اراده دچار باشد مجرم محسوب نخواهد شد...»

در بند «ب» همین ماده نیز به اختلال نسبی شعور یا قوهی تمیز یا اراده اشاره شده بود. قانون ۱۳۵۲ ه.ش. با به کارگیری اصطلاحات «فقدان شعور»، «اختلال تام» و «اختلال نسبی» قوهی تمیز یا اراده، «جنون» را در حقیقت طبقه‌بندی می‌کرد. تصمیم قانون سال ۱۳۵۲ ه.ش. از نظر تخفیف مسؤلیت کیفری و مجازات افرادی که در حین ارتکاب جرم به اختلال نسبی قوهی شعور یا تمیز یا اراده دچار بوده‌اند قابل انتقاد است.

قانون سال ۱۳۵۲ ه.ش. به جای آن که اقدامات و تدابیر تأمینی خاصی را از نظر امر بهبود و معالجه‌ی افراد ذکر شده مورد توجه و حکم قرار دهد در مقام ارفاق، تنها به تخفیف مدت زندان اکتفا کرده است و مجرمان نیمه‌مسئول را به حبس‌های کوتاه‌تر محکوم می‌کند. این مجازات‌های تقلیل یافته نه باعث تنبّه فرد نیمه‌مسئول می‌شود نه تأثیری در بهبود و درمان حال او دارد. (صانعی، پیشین، ص ۵۱۸)

از طرف دیگر نگاهداری مجرم «نیمه‌مسئول» در میان بزهکاران سالم و بهنجار از نظر روانی که راه و روش مجرمانه را برای تأمین نیازهای خود انتخاب کرده‌اند باعث می‌شود که رفتارها و ارزش‌های مجرمانه را فرا گیرد، به ترتیبی که پس از پایان مدت زندان احتمالاً به فعالیت‌های بیشتر مجرمانه کشیده می‌شود و خطرات بیشتری را برای خود و جامعه به وجود می‌آورد. بدین جهات طرفداران مکتب تحقیقی حقوق جزا و مکتب دفاع اجتماعی جدید، استدلال کرده‌اند که مجرمان نیمه‌مسئول را نباید به خاطر جرم ارتكابی آنها مشمول مجازات‌های معمولی قرار دارد بلکه باید از اقدامات تأمینی خاص که هم جنبه‌ی درمانی و هم جنبه‌ی مجازات دارد برای اصلاح و درمان آنان استفاده نمود. تیمارستان‌های مخصوص



مجرمان که در قانون اقدامات تأمینی ایران پیش‌بینی شده ولی هنوز تأسیس نشده است و در بعضی کشورها از جمله بلژیک وجود دارد می‌تواند محل مناسبی برای نگاهداری و مداوای این گونه مجرمان باشد. (صانعی، پیشین، ص ۵۲۰).

قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۶۱ ه.ش. در ماده‌ی ۲۷ خود، جنون را موجب عدم مسؤولیت کیفری می‌داند: «جنون حین ارتکاب جرم به هر درجه که باشد موجب رفع مسؤولیت کیفری است».

قانون در این مورد از اصطلاحات قانون ۱۳۵۲ ه.ش. بسیار فاصله گرفته است؛ در حالی که قانون اخیر بیشتر با مسایل جدید علم روان‌شناسی سازگاری داشت. به نظر می‌رسید که برخلاف قوانین ۱۳۰۴ ه.ش. و ۱۳۵۲ ه.ش. مجنون مرتکب جرم را مجرم می‌شناخت اما مسؤولیت کیفری او را زایل می‌ساخت.

قانون‌گذار در ماده‌ی ۵۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ه.ش. نیز عیناً عبارت متن ماده‌ی ۲۷ قانون راجع به مجازات اسلامی سال ۱۳۶۱ ه.ش. در مورد جنون را مورد تأکید قرار داده است. جنون در این ماده تعبیر عامی دارد که به هر نابسامانی روانی حتی بیماری‌های روانی که در مرز سلامتی و جنون قرار دارند اطلاق می‌شود که با کمی دقت می‌توان دریافت که منظور قانون‌گذار نمی‌باشد؛ پس مقصود قانون‌گذار جنونی است که قوه تمیز را زایل و اختیار انسان را سلب کند. چنین جنونی مانع از اسناد جرم به مجنون و در نتیجه رافع مسؤولیت کیفری است.

در ماده‌ی ۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیز جنون یکی از موارد موقوفی تعقیب کیفری محسوب شده است. باید به این موارد اشاره نمود که: «جنون از اسباب شخصی رافع مسؤولیت کیفری است و فقط در حق مجنون مؤثر است و از شرکا و معاونین جرم که عاقل بوده‌اند رفع مسؤولیت نمی‌کند.»

یکی از ابهاماتی که روان‌پزشکان باید در تشخیص جنون معلوم کنند این است که آیا جرم ارتكابی نتیجه‌ی این نابسامانی یا بیماری روانی بوده است یا خیر؟ البته باید به این نکته اشاره نمود که احکام قانون مجازات اسلامی با داده‌های علم امروز درباره‌ی رفتار و منش بزهکاران تطبیق نمی‌کند. رویکرد تدوین‌کنندگان لایحه‌ی پیشنهادی قانون مجازات اسلامی (در سال گذشته) نیز بر مشکلات و ابهامات پیش روی سیستم عدالت کیفری در مواجهه با واژه‌ی جنون افزوده است. ایشان مبحث دوم از فصل چهارم (موانع مسؤولیت کیفری) را به جنون اختصاص داده‌اند که عبارت است از:

ماده‌ی ۱-۱۴۲) جنون وضعیتی است که شخص مبتلا به آن به علل مادرزادی یا عارضی دچار اختلال روانی می‌باشد به نحوی که قوه‌ی تمیز یا اراده‌ی وی زایل گردد.

ماده ۲-۱۴۲) جنون در حال ارتکاب جرم، رافع مسؤولیت کیفری است. برای تعریف و شناخت جنون و حالات نزدیک به آن معیار و ضابطه و تعریف مشخصی وجود ندارد اما معمولاً و متفقاً آن را اختلال روانی یا از خودبیگانگی می‌خوانند. در هر حال، چنانچه دیوانه‌ی مجرم دارای حالتی خطرناک باشد باید ترتیبی داده شود تا جامعه از خطرات احتمالی رفتار او مصون بماند و روی همین اصل است که در قانون تأکید شده نگهداری دیوانه‌ی خطرناک در محل مناسبی صورت گیرد. (H.Richard lamb <http://archpsy.ana-assn.org>)

در مورد بعضی از بیماری‌هایی روانی بین قضات و روان‌پزشکان اختلاف نظر وجود دارد و چنین بیان نموده‌اند که در بیماری «اسکیزوفرنی» هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد ولی در مورد کسی که در تمام موارد سالم است؛ کار می‌کند و در بقیه‌ی موارد عاقلانه تصمیم می‌گیرد اما نسبت به اطرافیان خود بدبین است و به

خاطر همین موضوع اقدام به قتل یا ضرب و شتم و... می‌کند چون این فرد دچار توهم است یعنی واقعاً کسی را می‌بیند یا حتی صدای او را می‌شنود و برای اثبات گفته‌اش پافشاری هم می‌کند و قسم می‌خورد که چنین موضوعی حقیقت دارد به دادگاه شکایت می‌کند ولی مدرکی ندارد هیچ کس گفته‌اش را باور نمی‌کند پس خود اقدام می‌کند. در مورد چنین فردی اگر هذیان و توهمش نسبت به اطرافیان متناسب با جرم انجام شده باشد رفع کننده‌ی مسؤولیت کیفری است و در غیر این صورت مسؤولیت کیفری دارد.

اختلالات شخصیت ضد اجتماعی گروهی از ناهنجاری‌های رفتاری است که به سبب رشد فراخود ظاهر می‌گردند و شخص توجهی به اخلاق، وجدان و مقررات اجتماعی ندارد؛ از این جهت بسیاری از جرایم توسط این قبیل افراد ارتکاب می‌یابد.

در این دسته افراد در عین آنکه فراخود رشد کافی ندارد در غالب موارد این قبیل افراد را می‌توان مسؤول رفتار و اعمال خود دانست زیرا در قبال قوانین محیطی و اجتماعی تا حدی احساس مسؤولیت دارند و اعمالشان را نمی‌توان از موجبات رفع مسؤولیت کیفری دانست زیرا مبتلایان به این اختلالات فاقد قوه‌ی درک و تمییز اعمال خود نیستند و به ماهیت عمل ارتكابی تا حدی آگاه است و نمی‌توان آن را از مصادیق جنون مذکور در ماده‌ی ۵۱ قانون مجازات اسلامی قلمداد کرد.

درباره‌ی موضوع مسؤولیت کیفری مبتلایان به صرع و عقب‌ماندگی ذهنی نیز در نظریه مشورتی چنین گفته شده است که: «جنون و اختلال مشاعر رافع مسؤولیت کیفری می‌باشد و اینکه صرع و عقب‌ماندگی ذهنی از مصادیق

آن‌هاست یا نه با جلب نظر طبیب برعهده دادگاه است.» (نظریه‌ی مشورتی، ۱۳۷۳/۱/۸-۷/۵۰)

همچنین گفته شده است که: «چنانچه قاضی رسیدگی کننده با توجه به نظریه‌ی پزشک قانونی احراز نماید که متهم (شخصی که حکم حجر وی به لحاظ جنون قبلاً صادر شده است) مجنون نیست باید او را تعقیب و مجازات کند بنابراین صرف نظر از اینکه احکام مدنی در امور کیفری لازم‌الاتباع نیست چنانچه طبق نظریه‌ی پزشک قانونی، خلاف حجر (جنون) متهم ثابت شود حکم حجر صادره مانع تعقیب کیفری وی نمی‌باشد.» (نظریه‌ی مشورتی، ۱۳۸۰/۷/۱۵-۷/۴۳۴)

در نظریه‌ی مشورتی دیگری آمده است که: «تشخیص این امر که عقب‌ماندگی ذهنی از مصادیق ماده‌ی ۵۱ قانون مجازات اسلامی بوده و عقب‌مانده‌ی ذهنی که مرتکب جرم شده فاقد مسؤولیت است پس از تحقیق و کسب نظر پزشک متخصص، به عهده دادگاه است و تشخیص این نکته که صرع و عقب‌ماندگی ذهنی از مصادیق جنون یا اختلال مشاعر به شمار می‌رود با کارشناس (طبیب روانی) است و دادگاه می‌تواند در صورتی که نظر کارشناس را با اوضاع و احوال مسلم و معلوم قضیه منطبق بداند، طبق نظر وی عمل کند.» (نظریه‌ی مشورتی، ۱۳۸۱/۸/۲۱-۷/۷۷۷۴)

پس به‌طور کلی ضرورت دارد که با استفاده از نظر کارشناسان، روان پزشکان، متخصصان مغز و اعصاب، روان‌شناسان، جرم‌شناسان، حقوق‌دانان در مورد حدود و ثغور مسؤولیت جزایی مجرمان مبتلا به بیماری‌های روانی و عصبی از جمله عقب‌ماندگان ذهنی بررسی بیشتری گردد و نتیجه‌ی آن در قوانین ملحوظ گردد. بدیهی است رابطه‌ی مسؤولیت کیفری با درجه‌ی عقب‌ماندگی ذهنی رابطه‌ای پیچیده و متشکل از عوامل متعدد و متفاوت است و درمان یا توان‌بخشی یا تأدیب چنین مجرمی نیز به بررسی دقیق کارشناسی نیازمند است.

درباره‌ی مسؤولیت کیفری مبتلایان به اختلال دو قطبی باید محدوده‌ی جنون در ماده‌ی ۵۱ قانون مجازات اسلامی را با توجه به اطلاق‌گویی قانون‌گذار مشخص کرد تا دایره‌ی جنون برای شمول اختلال دو قطبی معلوم گردد. نکته‌ای که در مورد جنون در این ماده باید گفت آن است که منظور از جنون زوال عقل و فقدان شعور است و آن دسته از بیماری‌هایی را شامل می‌شود که موجب سقوط قوه‌ی تمییز و زوال اراده است و دیگر اینکه بیماری روانی اعم از جنون است و هر بیماری روانی‌ای جنون تشخیص داده نمی‌شود.

پس با توجه به مطالب توضیح داده شده در مورد اختلال دو قطبی و توضیحات مبنایی درباره‌ی آن، مشخص گردید که این اختلال یک نوع بیماری روانی است و این بیماری در موارد حاد چه در زمان افسردگی شدید چه در زمان سرخوشی مفرط می‌تواند در حد جنون و به تبع آن رفع‌کننده‌ی مسؤولیت کیفری باشد اما در مواردی که این اختلال موجب زوال عقل نمی‌شود گرچه شخص را در حالت ناآگاهی برای انجام برخی افعال و اعمال قرار می‌دهد نمی‌توان آن را مشمول ماده‌ی ۵۱ قانون مجازات اسلامی دانست لیکن با توجه به ماده‌ی ۲۲ قانون مجازات اسلامی باید مباشر در جرم (در حالتی که در حین ارتکاب جرم دارای این اختلال است) را از کیفیات مخففه بهره‌مند ساخت تا حکم صادره با عدالت تناسب و هماهنگی لازم را داشته باشد.

## نتیجه

از آنجا که مجازات در هر جامعه وسیله‌ای برای محدود کردن جرم و حفاظت از افراد جامعه در برابر ناامنی‌ها و جرایم است پس قانون‌گذار در درجه‌ی اول موظف است که با جرم‌انگاری صحیح هدف مجازات را که فایده‌ی اجتماعی است تأمین کند زیرا اولین شرط برقراری مسؤولیت کیفری را وجود قوانین و مقررات آمره دانستیم و تا زمانی که قانون عملی را صریحاً جرم‌انگاری نکرده باشد نمی‌توان کسی را مسؤول دانست. شرط دوم مسؤولیت را وجود اختیار و اراده و قوه‌ی درک عمل از جانب شخص مرتکب دانستیم و گفتیم شخص باید دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی باشد تا مخاطب قانون‌گذار از جهت مسؤولیت کیفری قرار گیرد و اگر شخص فاقد این ویژگی‌ها باشد نمی‌توان او را حتی بالقوه دارای مسؤولیت کیفری دانست زیرا هدف از مجازات صرفاً تنبیه مجرم نیست و حکم و موضوع از این بابت باید با هم متناسب باشند.

در بررسی مبتلایان به اختلالات روانی اگر بین اختلال فرد مبتلا و عمل ارتكابی که منجر به نقض قانون شده رابطه‌ی سببیت وجود نداشته باشد به گفته‌ی قانون از بین برنده‌ی مسؤولیت کیفری شخص می‌باشد اما می‌بینیم که قانون مجازات تمام اختلالات روانی که مصداق جنون محسوب می‌شوند را در عبارت «جنون به هر درجه‌ای» خلاصه کرده است.

از بررسی قانون مجازات اسلامی چنین به نظر می‌رسد که جای خالی اختلالات روانی غیر از جنون در ضوابط و مقررات جزایی ایران و به‌ویژه در مبحث قتل، تعدی و امری است که دارای پایه و مبنای حقوقی است.

در نهایت امر می‌توان گفت که برخی از حقوق‌دانان بر این اعتقادند که با زوال عنصر معنوی چون یکی از ارکان اصلی جرم زایل شده است پس اصولاً جرمی

ارتکاب نیافته است که جنون را برطرف کننده‌ی مسؤولیت کیفری مرتکب، بدانیم و اگر این گونه نباشد باید قایل به دو عنصری بودن جرم شد.

در حالی که مخالفان این نظر این گونه استدلال می‌کنند که اولاً تأثیر زوال عنصر روانی بر ماهیت مسؤولیت کیفری است و همچنین طرفداران این نظر بر این گفته‌ی خود این گونه استدلال می‌کنند که اگر رفتار مرتکب اصلی (مجنون) جرم نباشد مجرم شناختن معاون جرم با اشکال روبه‌رو می‌شود چرا که با توجه به مواد قانونی می‌بینیم که رفع مسؤولیت از مجرم مجنون، موجب عدم تعقیب و مجازات معاونان آن جرم نمی‌شود و حالات شخصی رافع مسؤولیت کیفری نسبت به معاون، مؤثر نیست زیرا معاون جرم بودن عمل را به عاریت می‌گیرد که با توجه به قانون فعلی و جرم‌انگاری عمل معاون، نظر دوم با نص قانون مطابقت بیشتری دارد و مرجح به نظر می‌رسد.

پس با توجه به آنچه تاکنون مورد نظر قرار گرفت می‌توان چنین گفت که مسأله‌ی ارتکاب جرم به دست مبتلایان به اختلالات روانی امری است موضوعی که نیازمند بررسی موردی موضوع توسط قاضی به کمک یک روان‌پزشک حاذق است و نمی‌توان حکمی کلی و از پیش تعیین شده برای این مسأله صادر کرد می‌توان مطلب را این گونه خلاصه کرد که اصولاً عده‌ای که به‌طور کلی فاقد شعور، تمیز و اراده هستند؛ نظیر عقب‌افتادگان ذهنی، هیستری‌های شدید و افسردگی‌های شدید از مسؤولیت کیفری مبرا باشند و آن دسته از مبتلایان به اختلال نسبی از مسؤولیتی نسبی برخوردار باشند نهایتاً سایر بیمارانی که در قوای مزبورشان هیچ اختلالی وجود ندارد و بعضاً فاقد حس اخلاقی، محبت، عاطفه و احساس گناه هستند نظیر پسیکوپات‌ها باید مسؤولیت کامل کیفری داشته باشند پس مسؤولیت کیفری افراد مبتلا به اختلالات روانی خفیف، مورد تردید نیست

زیرا اگرچه تعارضات درونی آنها باعث می‌شود راحت‌تر مرتکب جرم شوند ولی این تعارضات به حدی نیست که فرد با دنیای خارج قطع ارتباط نماید و فاقد قدرت اراده و تمیز باشد ولی اگر قدرت اداری امور خود را به طور نسبی از دست بدهد بسته به شدت و نوع بیماری مسؤلیت کم و یا زیاد می‌گردد.



پی‌نوشت‌ها

- 1- psychosis
- 2- criminal responsibility
- 3- penal capacity

فهرست منابع

- آقای‌نیا، حسین - (۱۳۸۵)، *جرایم علیه اشخاص*، ج ۳، تهران، نشر میزان
- اردبیلی، محمد علی - (۱۳۷۹)، *حقوق جزای عمومی*، ج اول، چ اول، نشر میزان
- بشیری، تهمورث - (۱۳۸۵)، *بررسی مفهوم جنون از دیدگاه حقوقی و مقایسه‌ی آن با مفهوم جنون از دیدگاه روانپزشکی بر مبنای DSM-IV*، رساله جهت اخذ مدرک دکتری (به راهنمایی دکتر محمد آشوری)
- بشیری، تهمورث - (۱۳۸۶). *در وادی جنون (تعامل جنون، عنصر معنوی و مسئولیت کیفری)*، فصلنامه‌ی علوم جنایی، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، ش ۲
- بهرامی، غلامرضا؛ معنوی، عزالدین - (۱۳۴۵)، *فرهنگ لغات و اصطلاحات روانپزشکی و روانشناسی*، دانشگاه تهران
- سماواتی، امیر - (۸۸-۸۹)، *تقریرات درس حقوق جزای عمومی*، مبحث عنصر روانی، دانشگاه شهید بهشتی
- شامبیاتی، هوشنگ - (۱۳۸۰). *حقوق جزای عمومی*، ج اول، چ اول
- شمس‌الدین مطلق، مختار - (۱۳۸۰). *ارتباط اختلالات شخصیت با جرم*، پایان‌نامه جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
- صانعی، پرویز - (۱۳۵۵)، *حقوق جزای عمومی*، ج اول، نشر دانشگاه ملی
- میرسعیدی، سید منصور - (۱۳۸۳)، *ارکان و قلمرو مسئولیت کیفری*، ج اول، چ اول، تهران، نشر میزان
- نوربها، رضا - (۱۳۸۴)، *زمینه حقوق جزای عمومی*، ج ۱۴، تهران، گنج دانش
- ولد، جرج و دیگران - (۱۳۸۰)، *جرم‌شناسی نظری (ترجمه علی شجاعی)*، چ اول، تهران، انتشارات سمت

یادداشت شناسه‌ی مؤلف

زهرا داستان: دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال

نشانی الکترونیکی: reyhannedastan@yahoo.com

تاریخ وصول مقاله: ۱۳۸۹/۴/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۷/۲۳